

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

## محتویات

- ۱ هر چه را علی (علیه السلام) می‌داند، زهرا (علیها السلام) می‌داند
- ۲ در نوشته‌های خلق نیست که بگوید: «ائمه (علیهم السلام) خلق نیستند»
- ۳ اگر دنبال آنها که با حضرت زهرا (علیها السلام) خوب نیستند بروی، یک ذره هم محبت حضرت زهرا (علیها السلام) را نداری!
- ۴ خدا، صیغه عقد زهرا (علیها السلام) را خوانده است
- ۵ اینها همیشه یکی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بغض و عداوت داشتند، یکی با حضرت زهرا (علیها السلام)
- ۶ به تمام آیات قرآن، زهرا (علیها السلام) به من دست داده است!
- ۷ با روایت و حدیث، حضرت زهرا (علیها السلام) را کشتند!
- ۸ عمر به معاویه نوشت: معاویه، بدان زهرا (علیها السلام)، دیگر مصحف را افشاء نمی‌کند
- ۹ یک عالم در اختیار زهرا (علیها السلام) است
- ۱۰ تو نمی‌خواهد فدای علی (علیه السلام) باشی؛ تو مشابه درست نکن!
- ۱۱ یک «لا اله الا الله» گفتم؛ هیچ موثری را مؤثر نمی‌دانم
- ۱۲ اصل این است که یک محبوب داشته باشی؛ محبوبیت علی (علیه السلام) باشد
- ۱۳ اهل تسنن، امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنند، ما حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنیم
- ۱۴ بت پرستی، خیلی بهتر از خلق پرستی است!
- ۱۵ واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، به خیر و شر مردم شرکت نکن؛ خیرش، شر است
- ۱۶ دعا
- ۱۷ ارجاعات

## هر چه را علی (علیه السلام) می‌داند، زهرا (علیها السلام) می‌داند

رفقای عزیز، خیلی دلم می‌خواهد توجه به این نوار داشته باشید. من می‌خواهم از اول حضرت زهرا (علیها السلام) بگویم تا آخرش. آخر ندارد، اما خب، تا آخر مطلب؛ وگرنه اینها که آخر ندارند: «هو الاول، هو الآخر»، نه امیرالمؤمنین (علیه السلام) [باشد؛ بلکه] حضرت زهرا (علیها السلام) هم هست. آنچه را علی (علیه السلام) صفات دارد، زهرا (علیها السلام) هم دارد. اینها با هم یک وقت نجوا می‌کنند، نه اینکه اینها بخواهند با هم یک صحبت ندانسته بکنند. اینها همه چیزها را می‌دانند؛ اما خب، با هم صحبت می‌کنند. روزی حضرت زهرا (علیها السلام) با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیتوته داشتند. [حضرت زهرا (علیها السلام)] گفت: یا علی، می‌خواهی به تو بگویم چه وقت اصلاً عالمی نبوده، (نه دنیا. دنیا که کسی تکیه نمی‌کند؛ مگر اهل دنیا عقلشان نرسد که روی دنیا تکیه کنند. آنها خلق بی‌عقلند وگرنه روی دنیا تکیه نمی‌کنند. دنیا، مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره‌دار است.) گفت: یا علی، می‌خواهم به تو بگویم که چه وقت اصلاً زمین نبوده، آسمان نبوده، نه خلقی، اصلاً وجودی در تمام این کون و مکان نبوده است، چه وقت وجود شده، چه وقت [خدا] آسمانها را خلق کرده؛ نه این آسمان. خدا آسمانهای دارد، خدا کراتی دارد.

ما نه خدا را شناختیم، نه عظمت خدا را شناختیم، نه عالم‌هایی دیدیم. ما محدودیم. فقط بدبختهای بیچاره، یک «من» دارند. تو که «من» داری، این چیزها را نداری. برو با «من»ات همین‌سان زندگی کن تا بمیری. الحمد لله رفقای من، «من» ندارند. خدا را حمد می‌کنم که خدا اینها را در ایران به وجود آورده است. اینها یک وجودی هستند که به وجود آمدند. اینها غیر از مردم خلق ایران هستند. اینها یک وجودی توحیدی هستند، یک وجود ولایت هستند. خدا به جوانانی که در این جلسه هستند، مباحث می‌کند. خدا به جوانی که بلند شود و نماز بخواند مباحث می‌کند، می‌گوید: ای ملائکه، ببینید این

با آمال و آرزویش رو به من آورده است. خدا اینجور جوانها را استقبال می‌کند. ای ملائکه، ببینید گناهاش را آمرزیدم. (اگر یک قدری بگویم می‌ترسم تند شود). همین‌سان که تو محبوب خدا و امام زمان (عج الله فرجه) هستی، آنها هم محبوب تو هستند، هم مقصد تو. انشاءالله، دلم می‌خواهد رفقای عزیز این حرفها را توجه کنند. چرا می‌گویدی یک قدم بیا، صد قدم می‌آیم؟ (من هر چه که بگویم روایت و حدیث رویش می‌گذارم). تو یک قدم هم نیامدی! بدبخت بیچاره! یک قدمت را رو به خلق می‌روی! از تو بدبخت‌تر، خودت؛ کسی که خلق را مؤثر بداند.

نه اینکه حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) تعجب کند که زهرا (علیها السلام) اینجور است. می‌داند زهرا (علیها السلام) اینطوری است. می‌خواهد بگوید: تو من هستی، من هم تو. آنکه تو می‌دانی، من می‌دانم؛ آنکه من می‌دانم، تو می‌دانی. اما همه کس که این را نمی‌داند، با هم دارند نجوا می‌کنند. اگر من بارفقا یک وقت یک حرف زدم، ما با هم نجوا می‌کنیم، نه اینکه بگویم این نمی‌فهمد و من می‌خواهم یاد او بدهم، این نیست. اصلاً توی وجود من این حرف نیست.

## در نوشته‌های خلق نیست که بگوید: «ائمه (علیهم السلام) خلق نیستند»

حالا حسابش را بکن. اینها از اول با حضرت زهرا (علیها السلام) عقده‌ای بودند. یکی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) عقده‌ای بودند، یکی با حضرت زهرا (علیها السلام). آن وقت این عقده رو به اهل بیت کشیده شد؛ با حضرت امام حسن (علیه السلام) عقده‌ای شدند، با امام رضا (علیه السلام) عقده‌ای شدند، با امام حسین (علیه السلام) هم عقده‌ای شدند. حسین (علیه السلام) را کشتند؛ اما به دینم، به آیینم، خلق، حسین (علیه السلام) را کشت. اغلب این مردم دنبال خلق هستند! نمی‌فهمند که خلق، آدم‌کش است، خلق، حسین‌کش است؛ اما خلقی که تأیید نشده است. ببین، این جوانها که تأیید شدند که نیستند. کجا دنبال خلق می‌روید؟

آسوده خاطر م که در دامن توأم      دامن نبینید که در دامنش روید

اصلاً نباید دامن خلق را ببینی.

من تا زنده هستم این حرف را تکرار می‌کنم. چرا؟ به دینم، می‌بینم از اول که بشر جهنمی شد، دنبال خلق رفت. آخرالزمان هم مردم دنبال خلق می‌روند. می‌گوید: اگر یکی از شما با دین از دنیا رفتید، ملائکه تعجب می‌کند؛ [چون] دنبال خلق می‌روید.

حالا چرا اینها حسین‌کش شدند؟ چرا علی‌کش شدند؟ چرا امام رضا‌کش شدند؟ اینها ائمه (علیهم السلام) را خلق حساب کردند. من الان در اتاقم نشسته بودم. در این فکر بودم که در دنیا چه خبر است؟ الان شما تا حتی مفاتیح را ببین، نهج البلاغه را ببین، اینها را ببین. نهج البلاغه درست است؛ اما یک قدری در آن دست بردند. شما ببین، اصلاً هر کجا که می‌بینی اگر این حرف بود، من صد هزار تومان می‌دهم. (الان خدا می‌داند صد هزار تومان هم دارم) که یکی در این کتاب‌ها بگوید: اینها خلق نیستند؛ تا حتی در مفاتیح. چرا؟ چون مفاتیح را خلق نوشته است. در نوشته‌های خلق نیست که بگوید اینها خلق نیستند.

اگر دنبال آنها که با حضرت زهرا (علیها السلام) خوب نیستند بروی، یک ذره هم محبت حضرت زهرا (علیها السلام) را نداری!

من آتش می‌گیرم. دلم از اینها خون است که شما دنبال اینها می‌روید؛ یعنی یک جا نشانم بدهید. آقای فلانی، شما که خیلی کتاب می‌خوانید، شما که مطالعه دارید، شما که با این کتاب‌ها رفیق هستید، کجا هست که کسی بگوید اینها خلق نیستند، یکی هم بگوید، شرط عبادت، ولایت است؟ دارم تمام کتاب‌ها را می‌بینم. اصل دین این دو تاست، اینها فرع دین نیست، اینها نجات بشر است. به دینم، به آیینم، که من مسلمان هستم، این حرفها، نجات بشر است. نجات بشر در کتاب‌ها نیست. برو دنبالش! کجا نجات بشر توی این کتابهاست؟

چرا تفکر ندارید و دنبال اینها می‌روید؟ هنوز هم دنبال اینها می‌روید. هنوز هم به حرف اینها این طرف و آن طرف می‌دوید؛ مثل حیوانی که گرسنه است. تو اگر ولایت داشته باشی، سیر هستی، احتیاج به جایی نداری. اگر تو علی (علیه السلام) داری، احتیاج به جایی نداری، مافوق تمام خلقت را داری. اگر زهرا (علیها السلام) را داری، به دینم، مافوق تمام خلقت را

داری. دنیا که اصلاً هیچ، من حرفش را نمی‌زنم. ما چه کار داریم می‌کنیم؟ مگر می‌شود شما از اینها دل بکنید؟ [بشر] از بَرک که دلش را نمی‌کند؛ مگر بَرکی نباشید. بعضی‌ها بَرک کردند، من بَرکشان را می‌شویم. نشان می‌دهم که بَرکشان این است؛ این بَرک کرده است.

اگر زهرای عزیز (علیها السلام) را خلق حساب نمی‌کردند، مطابق یک زن عادی با او رفتار نکردند. چه کسی؟ آنهایی که شما دنبالشان می‌روید. خدایا، امروز من را نگهدار. آنهایی که شما دنبالشان می‌روید، هنوز هم دست برداشتید. تو که سمت را نمی‌آورم هم هنوز یک رگت با آنهاست، آن یک رگت باید قطع شود وگرنه به دینم، اهل جهنم هستی. اینقدر کربلا و مشهد برو که جانت بالا بیاید. کجا رفتی؟ یک دفعه رفتی، خب بس است، حالا به فقرا بده، به بیچاره‌ها که الان اجاره خانه‌شان مانده است [بده]. الان به حضرت عباس، یکی است، بیچاره، بنده خدا می‌خواهد یک خانه اجاره کند ندارد. خب، به این بده، کجا آنجا می‌روی؟ خب، یک دفعه واجبت را به جا آوردی، دو دفعه به جا آوردی، دوباره می‌روی واجبی به جا می‌آوری؟! من حرفهایم را می‌زنم. من دیگر آخر عمر هستم. کجا می‌روید؟

حالا جان من، حضرت زهرا (علیها السلام) را باید بشناسید. به تمام آیات قرآن، روایت داریم، حضرت می‌گوید: اگر یک ذره محبت زهرا (علیها السلام)، مادر ما، را داشته باشید، آتش جهنم به شما کار نمی‌کند، اهل بهشت هستید. معلوم می‌شود ما یک ذره هم نداریم. کجا یک ذره را نداری؟ دنبال آنها که با او خوب نیستند، می‌روی. تو نداری دیگر!

### خدا، صیغه عقد زهرا (علیها السلام) را خوانده است

حالا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) می‌خواهند ازدواج کنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک استغاثه‌ای کرد. [خدا فرمود:] رسول من، صیغه عقدش را خودم می‌خوانم. به تمام آیات قرآن، این حرف حقیقت است. حالا آمده زهرا (علیها السلام) را عقده کرده. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که بنده خدا چیزی ندارد. خب، خدا می‌گوید: آب را مهر حضرت زهرا (علیها السلام) می‌کنم، نمک را مهر حضرت زهرا (علیها السلام) می‌کنم. آیا این همه رفتی غسل کردی، حواست پیش آن بود، حواست پیش زهرا (علیها السلام) هم هست که این آب، مال حضرت زهرا (علیها السلام) است؟ تا حالا کردید که یک دور صلوات به روح حضرت زهرا (علیها السلام) بفرستید؟ هر کدام از شما کردید بگویید؟ می‌خواهید به شما نگاه کنم بگویم در کدام یک از شما هست؟ شاید در یکی دو تا از شما باشد؛ آن هم می‌خواهم بگویم که مستوره است.

حالا حضرت زهرا (علیها السلام) عقد کرد. حالا اینها که نمی‌فهمند؛ نه مهاجر می‌فهمد، نه انصار. نه ما می‌فهمیم، نه آنها. ما یک جزئی می‌فهمیم. حالا پا شده روضه حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌گیرد، یکی دیگر را تأیید می‌کند. خاک تو سرت! تو به دینم، کفر به زهرا (علیها السلام) داری! به ایمانم، کفر به زهرا (علیها السلام) داری! برو مجلس را بگیر! خدایا، نگهم دار.

خب، حالا چه کند؟ حالا دائم می‌آیند و می‌خواهند حضرت زهرا (علیها السلام) را بگیرند. [می‌گوید:] من چندین شتر، مهر حضرت زهرا (علیها السلام) می‌کنم. نفهم! مگر زهرا (علیها السلام) دنیاپرست است؟ نه مهاجر می‌فهمد، نه انصار. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کند؟ به خدا استغاثه کرد. خدایا، اینها ول نمی‌کنند. گفت: به اینها بگو من رفتم استغاثه به خدا کردم. خدا گفت: من ستاره‌ای را به امر خودم روانه می‌کنم که در دنیا بیاید؛ خانه هر کس رفت، زهرا (علیها السلام) برای اوست. حالا اینها گلاب زدند، چه کار کردند. یک دفعه دیدند ستاره درخشانی پیدا شد و در خانه علی (علیه السلام) رفت. حالا اینها بغض کردند؛ هم بغض با زهرا (علیها السلام) دارند، هم بغض با امیرالمؤمنین (علیه السلام). حالا [پیامبر فرمود:] علی جان، پا شو. بالاخره یک چیزی مهر زهرا (علیها السلام) کن. گفت: یا رسول الله، چه کنم؟ گفت: زرهت را بفروش. تو که به لشکر پشت نمی‌کنی. روایت داریم، حدیث برای شما می‌گویم، رفت زره و کلاه خودش را فروخت و آمد خلاصه اساسی [تهیه] کرد. زهرا (علیها السلام) عقد شده، [عقدش] مجدد است. مثل رفقا که دارم به اینها می‌گویم: اگر می‌خواهید روی نظر نیفتید، برای دخترهایتان یک عقد کنید، یک عقد هم توی مردم کنید. حضرت زهرا (علیها السلام) عقد مجدد شد. حالا مگر ول می‌کنند؟ حالا مگر دست برمی‌دارند؟

اینها همیشه یکی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بغض و عداوت داشتند، یکی با حضرت زهرا (علیها السلام)

خب، قبلاً آمدند به جان خدیجه افتادند. تو که این همه مال داری، بیشتر مردم دارند با مال تو تجارت می‌کنند، اشخاصی است که صدها شتر مهر تو می‌کند، چرا آخر رفتی زن محمد یتیم شدی؟ بفرما، حالا دارند او را مذمت می‌کنند؛ اینها نمی‌فهمند. جگر من خون است: هم از دست اینها، هم از دست امروزی‌ها؛ اما اهل جلسه نه، من اینها را به اهل جلسه نمی‌گویم، اهل جلسه مبرا هستند. این بنده خدا الان توی کوه‌ها بوده است. الان پا شده و آمده کمکی به جلسه بکند. این نه، این، اهل جلسه است. هر چند هم دور است. انشاءالله عقایدش هم جلسه‌ای باشد، عقایدش هم مردمی نباشد.

حالا چه کار می‌کنند؟ دو تا ائمه (علیهم السلام) هستند که در دل مادرشان حرف زدند. یکی امام حسین (علیه السلام)، هر دفعه می‌گفت: «انا العطشان، انا العطشان» فاطمه زهرا (علیها السلام) پیش پدرش آمد. گفت: آخر، این بچه همه‌اش می‌گوید: «انا العطشان»، من آب می‌خورم، باز می‌گوید: «انا العطشان». گفت: زهرا جان، به تو بگویم؟ حالا زهرا (علیها السلام) می‌داند، نه اینکه نداند. می‌خواهد این کار افشاء شود. گفت: آخر، امت او را در صحرای کربلا [شهید می‌کنند]. امت؛ یعنی نه کافرها، نه انگلیسها، نه آمریکاییها، نه یهود، نه نصارا!

« در حرم امام حسین (علیه السلام)، داد زدم. گفتم: حسین جان، چه کسی تو را کشت؟ نه یهود، نه مجوس، نه ارمنی، نه ادیان، چه کسی تو را کشت؟ فهمیدی یا نه؟ »

حالا چه کسی این کار را با حضرت زهرا (علیها السلام) کرد؟ خب، زهرا جان، عزیز من، او شفاعت امت من است. این کسی است که وقتی او را کشتند، تمام این دنیا که هیچ؛ مافوق دنیا، اگر کاری داشته باشند، به توسط این حسین من آمرزیده می‌شوند. اشکی که برای او بریزند، اگر [گناهان آنها] مطابق برگهای درخت، ریگهای بیابان باشد، می‌آمرزم؛ اما طرفدار بدعت‌گذار نباشید؛ وگرنه اشکت، مثل مشک است. «بشرطها و شروطها، انا من شروطها» تو نیستی که گریه می‌کنی، تو محبوب گرفتی، محبوب تو خلق است. محبوب تو باید زهرا (علیها السلام) باشد. محبوب تو باید امام حسین (علیه السلام) باشد. تو محبوب داری، تو شوهر رفتی. دو تا شوهر که نمی‌توانی بگیری. خلق، تو را گرفته است. گفت: به دیده منت. زهرا (علیها السلام) را شناختی؟

حالا گفت: به دیدنت نمی‌آیند. (آخر، زایشگاه که نبوده است، باید زنها را کمک کنند. من یادم هست، زنها را کمک می‌کردند. حالا شاید شما هم بدانید.) گفتند: ما کمک نمی‌آییم. یک دفعه زهرا (علیها السلام) گفت: مادر جان، غصه نخور. اینها می‌خواهند تو را غصه بدهند. چهار زن مجلل در بهشت است. یکی حواء است، یکی آسیه است، یکی دختر عمران است، یکی مریم است، به کمک شما می‌آیند. من در دنیا هستم، موقعی که باید اینجا بیایم و حضور داشته باشم؛ تا حالا حضور نبودم، حضور مردم بیایم، اینها برای کمک می‌آیند. یک دفعه چهار زن مجلله آمدند. آخر، داری چه می‌گویی؟ کجا زهرا (علیها السلام) را شناختی؟

اینها همیشه یکی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بغض و عداوت داشتند، یکی با حضرت زهرا (علیها السلام). اینها مثل شما که می‌خواستید یکی به وجود بیاید، دنبالش بروید، آنها هم همین‌جور بودند! می‌خواستند یک وقتی پیدا کنند که اینها را اذیت کنند. من دست از این حرفهایم برنمی‌دارم. نجات بشر توی این است که من می‌گویم. اگر می‌خواهید نجات پیدا کنید، توی این حرفها بیایید. اینقدر امروز پیش امام رضا (علیه السلام) گریه کردم که گفتم یک نواری باشد که به درد بخورد. خب، حالا اینها چه کار می‌کنند؟ اینها هم با امیرالمؤمنین (علیه السلام)، هم با حضرت زهرا (علیها السلام) بخل دارند. چرا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعریف می‌کرد. عایشه می‌گفت: چرا سینه زهرا (علیها السلام) را، دختری که شوهر رفته است، می‌بوسی؟ ببین، چه می‌گوید؟ خدا عایشه را لعنت کند. گفت: عایشه، هر موقعی که می‌خواهم بهشت را استشمام کنم، سینه زهرا (علیها السلام) را استشمام می‌کنم. حالا این سینه را میان در و دیوار گذاشت؛ چنان فشار داد، گفت: «یا ابتا»، چه کسی کرد؟ آنهایی که شما دنبالش می‌روید. آن نمازخوانها، آن روزه‌گیرها، آن حج‌بروها، آن مکه‌بروها، اینها بودند. کجا دنبال اینها می‌روید؟

به تمام آیات قرآن، زهرا (علیها السلام) به من دست داده است!

حالا با زهرا (علیها السلام) چه کار کردند؟ همه‌اش پی یک وقتی می‌گشتند، یک کاری به این زهرا (علیها السلام) کنند. عده‌ای پی وقت می‌گشتند که دنبال کسی بروند؛ این چیز خیلی جدیدی نیست. وقتی شما از ولایت جدا شدید، [اینچنین می‌شود]. عده‌ای بودند، امام صادق (علیه السلام) نشسته بود، گفت: الان سه، چهار نفر وارد می‌شوند که اینها با قوزک بیعت کردند. مثل این مردم، قدیم هم بودند! (یک قوزک‌هایی است که من دیدم؛ کله‌اش بزرگ است، چشمان درخشانی

دارد. توی این خرابه‌ها که مال صد سال، دویست سال است، هستند) اینها بیعت کردند. تو با چه کسی بیعت کردی؟ بیعت؛ یعنی آن کسی که او را می‌خواهی. امروز، بیعت را برای شما معنی کردم: آن کسی که شما او را می‌خواهی. حالا با این زهرای عزیز چه کار کردند؟

«یک وقت دشمن تعریف می‌کند، یک وقت دوست. عایشه تعریف می‌کند، می‌گوید تا زهرا (علیها السلام) بود، یک نوری بود تمام مدینه را گرفته بود. به تمام آیات قرآن، من آن نور را دیدم. تو اگر زهرا (علیها السلام) را بشناسی، نورش را می‌بینی. اینها یک چیزها نیست که پیش ما نباشد. به دینم، نه اینکه نورش را ببینی، از نورش استشفاء می‌کنی؛ اما چشمی که جایی دیگری نگاه نکند، چشمی که در اختیار زهرا (علیها السلام) باشد، مشامی که در اختیار ولایت باشد. این دیگر چیز دیگری نمی‌فهمد. همان‌طور که آنها انتظار خبثت دارند، مؤمن انتظار اینها را می‌کشد. به تمام آیات قرآن، زهرا (علیها السلام) به من دست داده است. به دینم، راست می‌گویم؛ اما این دست، جای دیگری نرفته باشد، این دست در اختیار باشد، این چشم، در اختیار باشد، این پا، در اختیار باشد. [حضرت زهرا] صیغه محرمیت خواند. صیغه محرمیت؛ یعنی صیغه ولایت خوانده است. حالا این مهدی است. می‌گفت: وقتی تو را عمل می‌کردند، آن طرف می‌گفت این چه کسی است؟ می‌گفت: قلبش دارد می‌گوید: علی! آن قلبی که علی (علیه السلام) بگوید، باز زهرا (علیها السلام) محرم است. قلب تو می‌گوید: ویدئو، تلویزیون. هنوز از این بی‌صاحب‌مانده دست برنداشتید. برای امام حسین (علیه السلام)، برای ولایت، مشابه درست می‌کنید. مگر عمر و ابابکر نکردند؟ مشابه درست کردند؛ هفتاد هزار نفر مردم، دنبال مشابه رفتند. ای مشابه‌درست‌کن، تو کجا می‌روی؟ من؛ البته عمر و ابابکر را می‌گویم. انتظار الفرج، انتظار مشابه‌دادن مردم شده است؛ دنبال مردم می‌روند، حالا [حتی اگر] قوزک باشد.»

حالا اینها حسابش را کردند، خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن نازل کرده است. خب، یک قدری از آن را گفت، کسی اعتنا نکرد، حالا بنا شد مصحف را افشاء کند. اسم همه شما در مصحف نوشته شده است، اگر نوشته نبود، اینجا نمی‌آمدید. آن نوشته، شما را اینجا آورده است. الان بنا شد، افشاء کند. اینها دیدند اگر این افشاء کند، هیچ چیز برای اینها باقی نمی‌ماند. بی‌خود نیست که آخرالزمان دستشان به آنها نمی‌رسد، نمی‌گذارند که مؤمن افشاء کند. جلویش را می‌گیرند که افشاء نکند. چرا؟ چون وقتی که افشاء کند، آن مؤمن، ادعای آنها را خنثی می‌کند. امروز به شما گفتم: چرا جلوی مؤمن را می‌گیرند؟ می‌بینند حرفهای آنها را افشاء می‌کند؛ تا حتی او را می‌کشند؛ چون می‌خواهند او افشاء نکند. زهرای عزیز هم می‌خواست مصحف را افشاء کند. اگر مصحف را افشاء می‌کرد، [همه اینها افشاء می‌شدند] آخر غاصب که هستند، دشمن اهل بیت که هستند، حب دنیا که دارند، تمام اینها به غیر از امر است، خب، می‌خواست مصحف را افشاء کند.

## با روایت و حدیث، حضرت زهرا (علیها السلام) را کشتند!

حالا حسابش را کرد چطور می‌تواند زهرا (علیها السلام) را بکشد؛ باید با روایت و حدیث، زهرا (علیها السلام) را بکشد. دنبال حدیث و روایت بعضی‌ها نروید! به دینم، اینها مقصد زهرا (علیها السلام) را می‌کشند. زهرا (علیها السلام) نیست که او را بکشند، مقصد زهرا (علیها السلام) را می‌کشند. یک روایت برای تو نقل می‌کند و تو دنبال او می‌دوی. حالا چه کار کرد؟ از حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استفاده نکرد؛ حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای زهرا گشتی قرار داد. آخر وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، در ظاهر، اینها باید سه روز عزاداری کنند، مردم دیدن اینها بیایند، بگویند: زهرا جان، سرت سلامت، پدرت از دنیا رفت. حالا چه کار کردند؟ عوض سرسلامتی به مغیره گفتند، پاشو برو به علی (علیه السلام) بگو بیاید جماعت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر کسی جماعت نیاید، بروید ببینید او چه گرفتاری دارد؟ ببینید، مریض است، بی‌پول است؟ به گرفتاری‌اش برسید. این [حدیث] را به کار زد. [گفت:] شما دیدید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت. مغیره رفت. خدا مغیره را لعنت کند؛ او کسی است که به بازوی زهرا (علیها السلام) زده است.

حالا پاشد پشت در رفت. زهرا (علیها السلام) گفت: چه می‌گویی؟ هنوز آبی که روی پدرم ریختند (نگفت شستند). هنوز جایش تر است. برو بگو که ما داریم حرفها را جمع‌آوری می‌کنیم، داریم وصیت پدر را جمع‌آوری می‌کنیم، قرآن را جمع‌آوری می‌کنیم. دید نیامد، یک دفعه صدا زد: پا شوید بروید علی (علیه السلام) را بیاورید. حالا می‌دانید دارند چه کار می‌کنند؟ رفقای عزیز، کسی که حدیث‌هایی را نقل می‌کند، ببینید خودش آن حدیث را عمل می‌کند یا نه؛ دنبال آن کسی که حدیث و روایت را عمل نمی‌کند، نروید. اول ببینید پرونده خودش چیست؟

## عمر به معاویه نوشت: معاویه، بدان زهرا (علیها السلام)، دیگر مصحف را افشاء نمی‌کند

حالا حرکت کردند. زهرا (علیها السلام) دوباره پشت در آمد. گفت علی جان، من بروم آن سفارشها که پدر به اینها کرده را بگویم. آخر، شاید اینها سفارشهایی را که پدرم کرده، فراموش کرده باشند. پشت در آمد، حرف زد. گفت: زهرا، در را باز کن و گرنه در را آتش می‌زنم. امر خلافت خیلی مهم است! گفتند: عمر، این در را جبرئیل می‌بوسیده است. این در، دری است که جبرئیل اجازه می‌گرفته است. این در، تبرک است. گفت: امر خلافت از این حرفها بالاتر است. به تمام آیات قرآن، نمی‌توانم بگویم. مردم هیزم آوردند و جمع کردند. سفری که من رفتم، آن در را دیدم، دیدم یک لنگه‌ای است. اگر در، دو لنگه‌ای بود، اینقدر لطمه به زهرا (علیها السلام) نمی‌زد. در یک لنگه‌ای بود. عمر خودش را افشاء کرد؛ به معاویه نوشت: ای معاویه، وقتی دیدم زهرا (علیها السلام) پشت در است، یک فشار آوردم، زهرا (علیها السلام) گفت: «یا ابتا»، بابا جان، ببین، امت با من چه کار می‌کند؟ علی (علیه السلام) را صدا نزد. دید علی (علیه السلام) خودش در ظاهر گرفتار است. گفت: یک زره رقت کردم. یک دفعه یاد آن بغض علی (علیه السلام) افتادم. چنان فشار دادم، عضله‌هایش را خرد کردم. معاویه، بدان زهرا (علیها السلام) دیگر مصحف را افشاء نمی‌کند. (خدا می‌داند دیدم یک جمعیت زیادی [بودند] یک نفر بلند شد. گفت: این کتاب مصحف است. قدر این کتاب را بدانید. شما هر وقت این کتاب را برمی‌دارید، باید ببوسید و یاد مصحف زهرا (علیها السلام) بیفتید. نروید یک ورق، دو ورقش را بخوانید و کنار بگذارید.)

حالا زهرا (علیها السلام) را چه کار کرد؟ حالا وقتی فشار داد، محسن سقط شد. آخر، شاید این محسن امام می‌شد؛ اما در ظاهر کوچک است، زیر پارت. چرا؟ من دلیل دارم. اصغر عزیز هم کوچک بوده است؛ اما قبر دارد، باید قبرش را امام زمان (عج الله فرجه) افشاء کند، کنار خیمه‌هاست. حالا نمی‌توانند علی (علیه السلام) را ببرند. یک طناب آورند گردن علی (علیه السلام) [انداختند]، چهل نفر هم او را هل می‌دادند. حالا علی (علیه السلام) را هل می‌دهند. یک وقت زهرا (علیها السلام) که غش کرده بود، به حال آمد. اول سراغ علی (علیه السلام) را گرفت. نگفت: پهلویم، نگفت: محسنم، علی (علیه السلام) را شناختید یا دنبال کسی دیگر می‌روید؟ زبانم لال شود، نمی‌توانم بگویم دنبال کدام علی می‌روید؟ چهل نفر علی (علیه السلام) را می‌کشند، یک عده هم هل می‌دهند. [حضرت زهرا (علیها السلام)] سر طناب را گرفت، همه اینها روی زمین ریختند. یک وقت عمر دید دارد به مقصدش نمی‌رسد. اگر علی (علیه السلام) را برگردانند، با خلیفه وقت بیعت نمی‌کند. باید با خلیفه وقت، بیعت کند. حالا یک دفعه گفت: قنغذ، مغیره، دست زهرا (علیها السلام) را کوتاه کنید.

خدا می‌داند با بازوی زهرا (علیها السلام) چه کرد؛ بازوی زهرا (علیها السلام) را شکست. حالا باز هم که زهرا (علیها السلام) دست بر نمی‌دارد. گفت: ای خدا،

دستی ز پهلوی و دستی ز طناب      دست دگر کجاست که حمایت ز حیدر کنم

حالا علی (علیه السلام) را به مسجد بردند.

«چند سال پیش که مکه رفتم، به تمام آیات قرآن، دیدم امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، زینب، همه در مسجد هستند. به گریه آمدم. دو دفعه روحم بالا رفت و آمد. گفتم: ای مسجد، خراب شوی. ای مسجد، خراب شوی که با طناب، علی (علیه السلام) را اینجا آورند. کاش خراب بود و ابابکر در مسجد نمی‌آمد که این فساد را به وجود بیاورد.»

## یک عالم در اختیار زهرا (علیها السلام) است

حالا زهرا (علیها السلام) چه کار کند؟ علی (علیه السلام) در ظاهر گرفتار است. صدا زد: دست از علی (علیه السلام) بردارید و گرنه نفرین می‌کنم. هنوز نفرین نکرده است. (خانمها، زهرا (علیها السلام) را شناختید یا می‌روید تجدیدی می‌شوید؟) حالا زهرا (علیها السلام) چه کسی است؟ یک عالم در اختیار زهرا (علیها السلام) است. حالا تا گفت نفرین می‌کنم، یک دفعه دیدند ستونها از جا حرکت کرد. مسجد دارد این‌جوری می‌شود. یک دفعه علی (علیه السلام) گفت: سلمان جان، به زهرا (علیها السلام) بگو: نفرین نکنید و گرنه اینها همه نابود می‌شوند؛ طیور در جو هوا هلاک می‌شوند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو دفعه طیور را سفارش کرد. یک وقت که می‌خواست بیرون بیاید؛ آن شبی که می‌خواست ضربت بخورد. روایت داریم این مرغها آمدند و دامن علی (علیه السلام) را می‌گرفتند و می‌گفتند: علی، نرو. علی (علیه السلام)

السلام) باید برود. گفت: زینب جان، یارهایش کن [، یا به آنها رسیدگی کن]؛ مبدا این زبان بسته‌ها را گرسنه بگذاری. اینها دارند حمایت از من می‌کنند. آن وقت امت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را کشتند.

حالا دست علی (علیه السلام) را گرفت و آمد. علی (علیه السلام) گریه می‌کند، زهرا (علیها السلام) گریه می‌کند. به دینم، اگر یکی با شما خوب نباشد، من با او خوب نیستم، از آن آدم خوشم نمی‌آید. حالا زهرا (علیها السلام) چه کار می‌کند؟ علی (علیه السلام) نگاه به صورت زهرا (علیها السلام) می‌کند، گریه می‌کند. بازویش را می‌بیند و گریه می‌کند. پهلویش را می‌بیند و گریه می‌کند. می‌گوید: اینها از برای محبتی است که با من دارد. آن محبت، محبت خداست، حالا چرا زهرا (علیها السلام) گریه می‌کند؟ یاد مصیبت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌افتد، او هم گریه می‌کند.

تو نمی‌خواهد فدای علی (علیه السلام) باشی؛ تو مشابه درست نکن!

حالا عزیز من، قربانتان بروم، ببین اینها چقدر مصیبت کشیدند. دلشان می‌خواست ولایت باشد. آخر، مگر زهرا (علیها السلام) دست برداشت؟ حالا آخرین نفر، خودش را فدای علی (علیه السلام) کرد. به دینم، تو نمی‌خواهد فدای علی (علیه السلام) باشی؛ تو مشابه درست نکن! عزیز من، قربانت بروم، انشاءالله این نوار را گوش بدهید و یاد مصیبت‌های اینها بیفتید. حالا به دینم، اگر زهرا (علیها السلام) گریه می‌کند، تمام این خلقت گریه می‌کند. آخر می‌دانید چرا؟ گریه زهرا (علیها السلام) عالم‌گیر است؟ چرا آمدند به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند: علی (علیه السلام) به زهرا (علیها السلام) بگو یا شب گریه کند یا روز؟ وقتی زهرا (علیها السلام) گریه می‌کرد، همه در و دیوار گریه می‌کردند، اهل مدینه ناراحت می‌شدند. گفت: زهرا جان، قربانت بروم، [برو جای دیگری گریه کن] حالا از مدینه بیرون رفت. یک درخت بود؛ آنجا را بیت الاحزان می‌گویند. من آن سال، آن درخت را دیدم، درخت را قطع کردند. یک وقت حضرت دید، صورت ایشان قدری چیز شده است. گفت: علی جان، آمدند درخت را قطع کردند. دنیا چه خبر است؟ دارد گریه می‌کند، تمام عالم گریه می‌کند. تمام عالم، منتظر رجعت هستند. ای مسلمان قلبی، آیا تو گریه می‌کنی، یا می‌روی ساز و نواز می‌زنی؟ تو اسلام قلبی داری، نه اسلام! اسلام می‌گوید حمایت از علی (علیه السلام) کن، حمایت از زهرا (علیها السلام) کن. تو حمایت از چه کسی می‌کنی؟ این چه اسلامی است که داری؟ عمر، ابابکر، این چه اسلامی است که تو داری که زهرا گش است؟ حالا هفتاد هزار نفر دنبال زهرا گش رفتند. جگر آدم کباب است.

به تمام آیات قرآن، گاهی وقتها می‌گویم: خدایا، اگر آن حیوان هفت تا جان دارد، من معلوم نیست چند تا جان دارم، نمی‌میرم. دیدند [اینها] زهرا (علیها السلام) را کشتند، باز هم خوشمزه است: جماعتی‌ها رفتند این کار را کردند! پیش از ظهر بود. یک دفعه مؤذن عمر اعلان جماعت کرد، به جماعت رفتند. زهرا (علیها السلام) را کشتند و به جماعت رفتند. تو امر زهرا (علیها السلام) را می‌کشی و توی مسجدها می‌روی. این مسجدها که هم‌هاش تعریفی است. تو مشابه همان‌ها هستی. عزیز من، برو کنار. به دینم، تو مشابه همان هستی. کجا می‌روی؟ چه کار می‌کنی؟ آرام، آرام. [آنها] عبادتی بودند؛ آخرالزمان هم گفتیم: سواد و عبادت؛ هیچ خبری نیست از ولایت.

یک «لا اله الا الله» گفتیم؛ هیچ موثری را مؤثر نمی‌دانم

«تمام زن و دخترتان همه بروند، [درس بخوانند!] مگر می‌شود گفت؟ ما به یک نفر گفتیم: اینها آنجا می‌روند، دیگر مجلس نیامد. مگر می‌شود گفت؟ آمده اینجا من تاییدش کنم. مگر من کسی را تأیید می‌کنم؟ تو تکذیبی، من کجا تو را تأیید کنم؟ من تأیید را تأیید می‌کنم، نه اینکه تکذیب را تأیید کنم. این را بدانید. هیچ رودربایستی از هیچ‌کس ندارم. چرا؟ یک «لا اله الا الله» گفتیم؛ هیچ موثری را مؤثر نمی‌دانم. هیچ کدام از شما مؤثر نیستید. این حرفها که می‌زنم می‌خواهم خودتان نجات پیدا کنید. چرا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم گفت: یک «لا اله الا الله» بگویید نجات پیدا می‌کنید. «لا اله الا الله» یعنی کسی را نباید مؤثر بدانید. اما به دینم، به آیینم، الان رفتم زیارت، اینقدر دعا کردم که خدایا، اینها را نگه دار. خدایا، صحیح و سالم بیایند. خدایا، عاقبتشان را به خیر کن. امام رضا (علیه السلام)، کمک کن. اگر خودت می‌کنی، نمی‌کنی کمک کن. اینها دعایشان مستجاب می‌شود. خدایا، جوانهایی که زن ندارند، به اینها زن بده، دینشان را نبرد. خدایا، اینها رارستگار کن. گفتیم: امام حسین (علیه السلام) گفت تو وکیل ما هستی، تو خودت هم ما را وکیل خودت قرار بده. در اینها وکالت کنیم: یک چیز به ما بگو که به اینها یاد بدهیم. من می‌خواهم اینجور وکیل بشوم. یک چیز به من بگو، یادم بده، القاء و افشاء، یاد اینها بدهم. من این وکالت را می‌خواهم. مگر امام حسین (علیه السلام) نگفت ایشان وکیل من است. می‌خواهی صحن را تعمیر کنی، برو اجازه بگیر؟ تو که علی (علیه السلام) نداری، می‌خواهی صحن را

نجس کنی. علی (علیه السلام) داری که وکیل می‌شوی. بیا علی (علیه السلام) داشته باش. از همه جا بزرگوار، بگو علی (علیه السلام)، بگو زهرا (علیها السلام).»

## اصل این است که یک محبوب داشته باشی؛ محبوبت علی (علیه السلام) باشد

حالا اشاره می‌کنم؛ حالا می‌گویند: این زهراکش، برادر است، برو دنبالش! انصاف داشته باش! رحم داشته باش! اینها دیگر جماعتی شدند. زهرا (علیها السلام) را کشتند، به جماعت می‌روند؛ می‌خواهند ثواب کنند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: جماعت، ثواب دارد. تا شما اصل را نبینید، پی به فرع نمی‌برید. امروز حرفم را می‌زنم. به تمام آیات قرآن، تا اصل را نبینید، شما در فرع نجات پیدا نمی‌کنید. باید شما اصل را ببینید.

الان ایشان می‌گویند اصل چیست؟ اصل این است که یک محبوب داشته باشی؛ محبوبت علی (علیه السلام) باشد؛ یعنی نجات‌دهنده کل خلقت علی (علیه السلام) است. دیگر دنبال چه کسی می‌روید؟ قربانتان بروم، باید او محبوبت باشد. حالا وقتی او محبوبت شد، تو محبوبت علی (علیه السلام) شد، حالا مقصد را در اختیار تو می‌گذارد. مقصد چیست؟ حب خودش را به تو می‌دهد؛ اما اگر نباشی، تو بغضش را داری. حرف قشنگ است. بیا قربانت بروم، محبوب دیگری نگیر.

## اهل تسنن، امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنند، ما حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنیم

قربانتان بروم، انشاء الله امیدوارم که حرفها به شما اثر کند. گفتم، این را هم بگویم: آنها امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنند، ما حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنیم. ما مشابه همانها هستیم. هر که این جور است مشابه است، من کار به این کارها ندارم. هر که می‌خواهی باش، من حرفم را می‌زنم. قربانتان بروم، آنها اهل تسنن، امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول ندارند. امر رسول الله، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ ما حرفش را قبول نداریم. چرا تو وصیت پدرت را عمل می‌کنی، به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نمی‌کنی؟ به قدر پدرت، به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کن. [عمل] می‌کنند دیگر. الان پیش من می‌آیند و می‌گویند پدر ما اینجوری وصیت کرده است، می‌خواهند عمل کنند.

اما من یک در جهان حرف می‌زنم. حالا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: آخرالزمان، علماء این جور می‌شوند، مردم این جور می‌شوند، اشجع درست می‌کنند و دنبالش می‌روند، خیر، شر می‌شود، شر خیر می‌شود. بنا کرد گفتن. (حالا من این را می‌گویم.) [سلمان] گفت: نوح، چهار هزار سال عمر کرد، نود سال تبلیغ کرد. اگر ما بودیم، چه کنیم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، به خیر و شر مردم شرکت نکن. خیرشان شر است. عمر هم داشت کار خیر می‌کرد! آخرالزمان هم کار خیر می‌کنند! باز هم برو دنبالش! جگر من خون است. او امر را اطاعت نمی‌کند، تو حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نمی‌کنی. تو آنها را می‌خواهی که برای آنها گوسفند می‌کشی. من می‌دانم و می‌گویم. تو آنها را می‌خواهی که پول می‌دهی که گوسفند برای آنها بکشی. خب، با همانها هم محشور می‌شوی. حالا [می‌گویند]: استاد دانشگاه هستیم! به دینم، تو استاد دانشگاه نیستی، استاد نفهمی هستی که این کارها را می‌کنی!

«وقتی ما می‌خواستیم بیاییم، تا سه تا گوسفند کشتیم، به تمام کوچه دادیم. به سیدها هم دادیم. دو تای از اینها اینها عقیقه بودند، می‌شد به سیدها داد. من به قربان این حاج ابوالفضل بروم. امیدوارم همه چیز خدا به او داده. خدا به او عمر داده، به شما هم بدهد. همه اینها را تا کجا برده بودند. این وقتی رفت، دیدم، یک ساعت و نیم است در باران دارند گوشتها را به مردم می‌دهند. حالا نمی‌دانم برای یک شب را برداشتم یا دو شب را برداشتم. حالا هم که می‌خواستیم بیایم، گفتم: بروید اینها را هم بخورید. این آدمی که گوسفند داده، الان کسی که می‌خورد، دل زنش خوش شده است، دل بچهاش خوش شده است، امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: دل یکی را خوش کردی، از زیارت من بالاتر است. این گوسفندی که دادید، دل چند نفر را خوش کردید. باز هم از این کارها بکنید. چه می‌گویید؟ باز هم توی امر باش. حرف من آخرش این است. بیا توی امر باش، نه توی خلق. بیا از خلق برو بیرون.»

بت پرستی، خیلی بهتر از خلق پرستی است!



به تمام آیات قرآن، به سی جزء کلام الله، بت پرستی خیلی بهتر از خلق پرستی است؛ چون بت پرستی یک توبه می‌خواهد، اما خلق پرستی، چند نفر را کشته است، چند نفر را گمراه کرده، حالا تو با او شریکی. حالا برو. برو به بت پرستها بخند! آن بت پرست نجات پیدا کرد. بودند دیگر. آنها که زمان ابراهیم بودند نجات پیدا کردند. مگر خدا ابراهیم را می‌خواست بسوزاند؟ او می‌خواست بت پرستها بیایند مثل ابراهیم شوند. به دینم، به آیینم قسم، خدا بت پرستها را می‌خواهد؛ اما آن کسی که بدعت به دین می‌گذارد را نمی‌خواهد، فقط می‌خواهد برود توی جهنم. حالا بگو چه کار می‌خواهم بکنم! من امروز حرفم را می‌زنم. او را می‌خواهد که به جهنم برود؛ اما بت پرستها را می‌خواهد. چرا؟ ابراهیمش را برای بت پرست در آتش انداخت. ای بت پرست‌ها، بیایید مثل ابراهیم شوید که نسوزید. این بت چیست که می‌پرستید؟ بیا خداپرست شو. چقدر مردم بعد از ابراهیم دیگر بت نپرستیدند؟ بت‌کده‌ها را خراب کردند، آمدند، گفتند: ما هم این طرف بیاییم که نسوزیم.

قربانت بروم، عزیز من، ببین خدا چه کار می‌کند؟ حالا من آتش را دیدم، یک چیزی که آتش می‌گیرد، دائم، آتش زبانه می‌کشد، آنجا هم آتش می‌گیرد، آنجا هم آتش می‌گیرد؛ آتش است، دوازده فرسخ آتش بوده است. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: یک دفعه [خدا] گفت: سرد و سلامت. اگر سلامت نمی‌گفت، ابراهیم از سرما می‌مرد. ای آتش، ابراهیم را نگه دار. نه اینکه ابراهیم آتش را نگه دارد؛ ولایت آتش را خاموش می‌کند. کجایی؟ ای آتش، خاموش کن، ابراهیم را نسوزان. به دینم، می‌گفت: وگرنه از سردی می‌مرد.

«علی (علیه السلام) چیست؟ مگر من نگفتم در جهنم پریدم، به دینم، به آیینم، تمام جهنم خاموش شد. فقط این سینه‌هایش یک مقدار سیاهی بود. نه اینکه علی (علیه السلام)، آتش را خاموش کند، دوستش آتش را خاموش می‌کند. دنبال چه کسی می‌روید؟ حالی‌تان شد یا نه؟ اگر ولایت داشته باشی، تو آتش خاموش کنی. دنبال چه کسی می‌روی؟»

**واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، به خیر و شر مردم شرکت نکن؛ خیرش، شر است**

به قول آقای مهندس، آرام، آرام، آرام، آرام باش. اینقدر به امام رضا (علیه السلام) گفتم، این نیرویی که جوانها دارند خرج امر خودت شود. خرج امر کن، نه نیرویمان را خرج خلق کنیم، نه نیرویمان را خرج شهوت کنیم، نه نیرویمان را خرج غیر امر کنیم. چند سال است که داری می‌روی؟ یادت می‌آید که صورتت مو نداشت. قربان آن موقع که مو نداشت و می‌گفتی علی. حالا که پیرمرد شدم، می‌گویم مشابه درست می‌کنم. حالی‌تان شد من چه گفتم یا نه؟ خب، بیایید حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول کنید: واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، به خیر و شر مردم شرکت نکن. خیرش شر است. چرا؟ آن موقع هم مردم دنبال خیر رفتند، حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم به شما می‌گوید هر چه در آن زمان شده، در آخرالزمان می‌شود. حالا به شما می‌گوید: شما مثل آنها نباشید که دنبال خیر بروید و زهرا (علیها السلام) را بکشید. والله، خیلی، حرف خوب است؛ اما فهمیدنش خیلی خوب است. الان به شما گفتم: ولایت، عدالت، سخاوت. اینها را خلق حساب نکنید، دنبال خلق هم نرو. به زهرا (علیها السلام) و پدرش، به زهرا (علیها السلام) و قرآن اطهرش، شما رستگارید. همین پنج تا را قبول کنید. اما بدبخت‌ترین مردم این است که دنبال خلق می‌روند. بدبخت‌ترین مردم، زمان عمر و ابابکر این بود که دنبال خلق رفتند، این‌جوری شدند. آن وقت می‌گوید: هر چه که در زمانهای آن موقع می‌شود، در این زمان هم می‌شود.

حالا مواظب باشید اگر یک زمانی آمد و بالاخره کسی این‌جوری شد، دنبالش نروید. زمانی می‌شود که این‌جوری می‌شود من دارم هنوز نشده به شما آگاهی می‌دهم. یک وقت در این زمان می‌شود. من دارم به شما آگاهی می‌دهم. اگر در این زمان شد و یک نفر آمد و این‌جوری شد، دنبالش نروید.

**دعا**

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن

خدایا، ما را با خودت آشنا کن

خدایا، به ما عمر بده؛ اما من [به خدا] گفتم: عمری که بخواهم دنبال خلق بروم، آن را قطع کن. عمر با سلامت، عمری است که علی (علیه السلام) داشته باشد، زهرا (علیها السلام) داشته باشد، حسین (علیه السلام) داشته باشد، مؤمن داشته باشد؛ آن عمر، سلامت است، وگرنه آن عمر، غیر سلامت است.

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، ولایت به ما القاء شود.

خدایا، حالا که القاء شد، خودت نگهدار ولایت باش.

خدایا، به حق امام زمان (عج الله فرجه) تو را قسم می‌دهم، ما در مقابل ولایت کرنش کنیم. قدرت نداشته باشیم، قدرت از آنها بخواهیم. به امام رضا (علیه السلام) گفتم: این قدرتی که داریم، صرف قدرت کنیم. یعنی قدرت تمام قدرت، علی (علیه السلام) است، صرف او کنیم، زهرا (علیها السلام) است، صرف زهرا (علیها السلام) کنیم، حسین (علیه السلام) است، صرف او کنیم. مؤمن واقعی است، صرف او کنیم. چقدر [برای] این مؤمن می‌گوید: اگر او را نخواهید، دروغ می‌گویید او را می‌خواهید.

در آخرالزمان می‌گوید: به مؤمن توهین می‌کنند، مؤمن یک قدری منزوی می‌شود، آن وقت عذاب نازل می‌شود. چرا؟ می‌گوید اگر در شهری یک مؤمن باشد، آن شهر ایمن است. حالا شما ممکن است خودتان مؤمن باشید، خودتان ایمن باشید، قلب شما ایمن باشد، کلام شما ایمن باشد، رفتار شما ایمن باشد، نتیجه شما ایمن باشد، سخاوت شما مطلق باشد، ولایت شما مطلق باشد. انشاءالله امیدوارم همه شما همین‌جور باشید. من خدا می‌دانم دست همه شما راضی هستیم. حالا یک خدمت به من می‌کنید، اینقدر شرمنده هستیم که نگو.

امیدوارم خدا شما را در همین عقیده نگه دارد. امیدوارم که خدا از شر شیطان و از شر آنکه نمی‌خواهم اسمش را بیاورم، شما را حفظ کند. الان شیطان خیلی بچه دارد؛ اما یک برادر پیدا کرده است، برادرش هم هماهنگ است. تا می‌توانید نه دنبال شیطان بروید، نه دنبال برادرش. (صلوات)

یا علی

ارجاعات

---